

# بذر

## نشریه دانشجویی بذر

همکاران این شماره: افشین کوشا، پگاه فهیمی، برناک جوان، باربد کیوان

شماره ویژه المپیک - مرداد ۱۳۸۷

[www.bazr۱۳۸۴.com](http://www.bazr۱۳۸۴.com)

[www.bazr۱۳۸۴.blogfa.com](http://www.bazr۱۳۸۴.blogfa.com)

Email: [bazr۱۳۸۴@gmail.com](mailto:bazr۱۳۸۴@gmail.com)



■ پشت حلقه های اتحاد المپیک صفحه ۲

■ ورزش و قهرمانی صفحه ۵

■ المپیک : خدا، قهرمان و رویا! صفحه ۴

■ روابط و جهان بینی حاکم بر ورزش ایران صفحه ۶

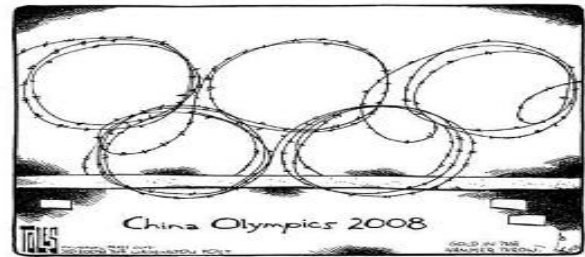
■ ثبت در رویای دیگران - اسلاووی ژیتک صفحه ۸

■ المپیک و مافوق سود! صفحه ۱۰

■ اسطوره های المپ

المپیک، امروز- اسطوره، دیروز صفحه ۱۰

## پشت حلقه های اتحاد المپیک



### چند یادداشت

#### بارب کیوان

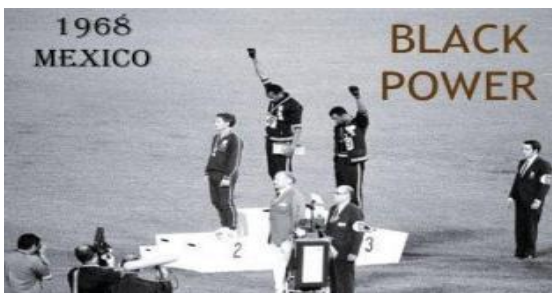
پکن، "آشیانه پرنده"، نور، موسیقی، دقت و ظرافت فوق العاده، تکنولوژی برتر، هنر، رژه، پرچم، شکوه، عظمت، فلش دوربین ها، فریادهای هیجان، و صدها و صدها میلیون چشم مشتاق دوخته بر صفحه های تلویزیون. المپیک دیگر آغاز شد؛ زرق و برقی دیگر، نقابی دیگر بر زشتی های دنیا. این بار قرعه به نام چین خورد؛ کشوری سرمایه داری که حاکمانش هنوز فریبکارانه نام سوسیالیست را یدک می کشند. برای برگزاری المپیک پکن، بار سنگینی به مردم چین تحمیل شد. یک و نیم میلیون نفر بیخانمان شدند. اینان کسانی بودند که خانه هایشان را برای ایجاد ساختمان ها و جاده های مخصوص المپیک خراب کردند. کارگران ساختمانی با دستمزد ۵۰ دلار در هفته (برای ۹ ساعت کار در روز و ۷ روز هفته) کار کردند تا همین ورزشگاه "آشیانه پرنده" پکن ساخته شود. میلیون ها کارگر مهاجری که در پکن اقامت داشتند را قبل از شروع بازی ها به زور از شهر بیرون کردند تا چهره به اصطلاح پاک تری به پایتخت بدهند. هر گونه اعتراض به این اقدامات قلدرا نه حکومت به شدت سرکوب شد. اما این، تمام تصویر نیست. از مدتها پیش هیأت حاکمه چین، قشرهای مختلف بورژوازی و صاحبان بخش های خدماتی بزرگ و متوسط (از هتل داران گرفته تا رستوران داران و بوتیک داران و آژانس های حمل و نقل) را با انگیزه ورود ارز و سرمایه و سود به کشور، حول برگزاری موفق المپیک با ۴۳ میلیارد دلار هزینه اش متحد کرد. برای طراحی مراسم افتتاحیه، دولت چین از کارگردان سرشناس این کشور یعنی "جانگ ایمو" استفاده کرد که مشهور به مخالف خوانی و دگراندیشی است. این پیامی از سوی حکام چین برای روشنفکران دگراندیش بود که حالا دیگر زمان "وحدت ملی" است و پای منافع ملی در میان است. قدم جلو بگذارید، ما هم امتیاز می دهیم. طراحان و هنرمندان همساز با بورژوازی چین واقعاً سنگ تمام گذاشتند و تاریخ این کشور را با تجلیل از کهنه ترین عقاید به صحنه بردند. مراسم افتتاحیه المپیک پکن، بازتاب همان عظمت ارتجاعی بود که حاکمان چین به دنبالش هستند. در این مراسم از کنفوسیوس حکیم چین باستان ستایش شد که تقسیم جامعه به ستمدیده و ستمگر را یک "حکم آسمانی" مطلوب و غیر قابل تغییر می دانست؛ اطاعت زنان از پدر و شوهر و فرزند پسر را موعظه می کرد؛ و برای فرونشاندن مبارزات طبقات محروم و جنگ های طبقاتی، ایده هارمونی اجتماعی را اشاعه می داد. به یک کلام، بازی های المپیک پکن، با استثمار شدیدتر و اختناق بیشتر برای اکثریت جامعه چین، سود و امتیاز بیشتر برای اقلیتی از اهالی، و البته فریبکاری ناسیونالیستی سازمان یافت و به اجراء درآمد.

بدون شك ورزش با توانایی های اقتصادی، نظام مدیریتی و البته اهداف ایدئولوژیک و سیاسی طبقات حاکمه کشورها ربط مستقیم دارد. در نظام سرمایه داری امپریالیستی، ورزش به یک صنعت، یک بیزنس، تبدیل شده است. ورزش روز به روز از جنبه سالم سازی جسم و روح جامعه، و از جنبه تفریحی خود، فاصله می گیرد. این ورزش، حتی زیر پوشش به اصطلاح آماتوری المپیک، پر است از روحیه گلائیاتوری، دوز و کلک زدن، و استفاده از داروهای نیروزا. بازی های المپیک نیز، ماشین تولید سودهای کلان و ابزار تخریب ذهن مردم با اندیشه های ناسیونالیستی و شوونیستی و خرافه های مذهبی است. امپریالیست های آمریکایی همیشه از این مسابقات برای اثبات آقایی نظام خود بر دنیا سود جسته اند. در دهه های ۶۰ و ۷۰ میلادی، طبقات حاکم بر اتحاد شوروی و بلوک شرق نیز می خواستند چنین وانمود کنند که مدال های ورزشکاران این بلوک نشانگر برتری و پویایی نظام سرمایه داری امپریالیستی دولتی آن هاست. امروز نیز بازی های المپیک علی رغم شعار و ظاهر دوستانه و "غیر حرفه ای" خود، مهمترین عرصه رجز خوانی های جهانی است. این بازی ها وسیله ای است برای تحکیم و تقویت "وحدت و آشتی ملی" زیر پرچم حاکمانی که حالا با پرچم و بوق در ورزشگاه ها ظاهر می شوند. المپیک فرصتی است برای "ملت شدن" جوامعی که بر اثر ستم های طبقاتی و جنسیتی و ملی و مذهبی و نژادی، به واقع چند پاره و پر شکافند.

بدون این که بخواهیم تصویری ایده ایستی از افکار و خواسته های مردم ارائه دهیم؛ و بدون این که بخواهیم سلطه ایدئولوژی و فرهنگ طبقات حاکم بر جوامع گوناگون را کمرنگ و ضعیف جلوه دهیم، باید این واقعیت را هم ببینیم که نگاه توده ها به المپیک و انتظاری که از آن دارند، با اهدافی که دولت ها از برنامه ریزی برای این بازی ها دنبال می کنند فرق دارد. عموماً توده ها در المپیک، به دنبال لحظات شکوه، هیجان، رنگارنگی و خلاقیت، و هم رنگی مردم از هر رنگ و ملت و نژاد می گردند. آنان در این گرد هم آیی بزرگ، فارغ از تمایزها و تبعیض ها و شکاف های عمیق جهانی، به حساب آورده شدن همگان را جستجو می کنند؛ حتی اگر به یک ماه هم نکشد! آنان در سرعت، جذابیت و خلاقیت های باور نکردنی ورزشی، به درستی توانایی های نوع بشر را می بینند؛ توانایی هایی که هر روز، به هزار و یک شکل، با ایده های اسارت باری که خدایان آسمانی و زمینی را ضروری تلقی می کند نفی می شود. این در حالی است که دولت ها با سیاست گذاری ورزشی و بمباران رسانه ای خود، لحظه به لحظه توده های مردم دنیا را رویاروی هم قرار می دهند و به برتری طلبی و رقابتی احمقانه وا می دارند. آنها طعم دوستی و رفاقت را با قهرمان سازی های قلابی، با بزرگ کردن جنون آمیز بردها و فاجعه جلوه دادن باخت ها، از کام مردم پاک می کنند. آنها مهارت و هنر منحصر به فرد ورزشکاران را در خدمت نگرشی منسوخ و ارتجاعی قرار می دهند. بر مبنای این نگرش، نوع بشر نیز مثل مدال ها به طلا و نقره و برنز، و نیز به کسانی که نباید هیچ مدال و امتیازی به آنان تعلق گیرد، تقسیم می شود. بر مبنای این نگرش، تقسیم شدن به فرادست و فرودست، در ذات بشر است. این همان نگرشی است که نظم کنونی دنیا را طبیعی و منطقی می داند: گروهی کوچک که

آگهی تبلیغات ماهواره ای برای بنگاه های املاک در دبی را مکروه می شمارد اما استفاده تبلیغاتی از او برای بانک ها و شرکت های داخلی که به خودشان تعلق دارد را مستحب می داند. همین دستگاه مسلط است که با دو دوزه بازی هایش، همه چیز را نزد این ورزشکاران به شعارهای پوچ و لاف های پهلوان پنبه ای تبدیل می کند. مثلاً از يك طرف، به آنان دستور می دهد که در مسابقات بین المللی در برابر ورزشکاران اسرائیلی حاضر نشوید و از حذف شدن نترسید، چون در بازگشت ما به شما معادل ورزشکارانی که مدال آورده اند پاداش می دهیم؛ از طرف دیگر به آنان دستور می دهد که خود را به مریضی بزنید و برای عدم حضورتان در برابر اسرائیلی ها گواهی پزشکی جور کنید مبدا کل کاروان جمهوری اسلامی را از بازی ها اخراج کنند!!

بنیان دستگاه ورزش ایران بر استبداد و فساد ملوک الطوائفی، باند بازی و توطئه گری، سودجویی و مفت خوری، فریبکاری سیاسی و افکار خرافی مذهبی استوار است. مقامات عالیرتبه این دستگاه، عمدتاً از میان افراد با نفوذ امنیتی - انتظامی منتصب شده اند. وضعیت ورزش ایران و عملکرد ورزشکاران نیز اساساً نتیجه کارکرد همین دستگاه است. بیله دیگ، بیله چغندر!



**اعتراض** از سوی ورزشکاران، جایی در المپیک پکن نداشت. این در حالی است که اوضاع دنیا و وضعیت تک تک کشورها پر است از مسائلی که هر يك می تواند آتش اعتراض سیاسی و اجتماعی را دامن بزند. این بار مقامات کشورها و کمیته جهانی المپیک با القانات، تبلیغات و تهدیدات خود، راه چنین اعتراضاتی را سد کردند. در چنین شرایطی باید نام "تامی اسمیت" و "جان کارلوس" را یادآوری کرد؛ و المپیک ۱۹۶۸ مکزیکو سیتی را. آنان دو دونده سپاهپوست آمریکایی بودند که با مشت های افراشته در دستکش سیاه به هنگام نواختن سرود ملی آمریکا به نشانه اعتراض به تبعیض نژادی و ستم بر سیاهان ایستادند. ایستادند به نشانه قدرت سیاه. و بلافاصله از دهکده المپیک اخراج شدند و مدال هایشان از آنان پس گرفته شد. در بازگشت به آمریکا نیز از کار اخراج شدند. مورد حمله رسانه ای و تهدید جانی از سوی مرتجعین متعصب سفیدپوست قرار گرفتند. آنان را چنان تحت فشار قرار دادند که تا مدتها حتی جایی برای خوابیدن نداشتند. امسال بعد از گذشت ۴۰ سال از آن اعتراض نمادین و تکان دهنده که با استقبال و حمایت میلیون ها نفر از ستمدیدگان و مبارزان دنیا روبرو شد، جمعی از هنرپیشگان، خبرنگاران، ورزشکاران و هنرمندان آمریکا، مراسم تجلیل از "اسمیت" و "کارلوس" را با حضور خود آنان برگزار کردند. ■

ثروت ها و منابع را کنترل می کنند و میلیاردها نفری که با دستمزدی معادل یکی دو دلار در روز، برای بقاء دست و پا می زنند.



دیدن این واقعیات، پوچی شعار المپیک پکن یعنی "یک دنیا، یک رویا" را به ما گوشزد می کند. اما نباید چنین باشد؛ می تواند چنین نباشد. ما می توانیم از ورزش با همه زیبایی های اعجاب آور و شور و هیجانی که در آن جریان دارد لذت ببریم بی آن که نیاز باشد ورزشکار پیروز بر استخوان ها و رویاهای در هم شکسته حریفش بایستد. بی آن که این پیروزی، برتری و پیروزی ملتی بر ملت های دیگر را نعره بزند. می تواند چنین باشد اگر ورزش، ابزاری برای تولید سود در دست سرمایه داری نباشد و از سلطه ایدئولوژی های ستمگر و خرافی آزاد شود. ورزش هم نیازمند انقلاب است.



**ورزش** را تحت هر شرایطی نمی توان آینه تمام نمای جامعه دانست. اما عملکرد کاروان ورزشی جمهوری اسلامی در المپیک پکن، بازتاب بسیاری از واقعیات های اجتماعی ایران بود. ورزشکاران بی روحیه، بی تفاوت، نومید و بی طراوتی که یکی پس از دیگری از صحنه رقابت ها حذف شدند، نماد جامعه ای بودند که جوانانش مدتهاست اسیر سرخوردگی و بی آیندگی اند. جامعه ای که پیشاپیش نیمی از آن یعنی زنان، حق دیده شدن در میدان های ورزشی (و در مواردی حتی حق حضور در مسابقات ورزشی به عنوان تماشاگر) را ندارند. جامعه ای که فقط حق دارد مسابقات بین المللی مردانه و سانسور شده را از تلویزیون تماشا کند.

از دید بسیاری از مردم، ورزشکاران حرفه ای یکی از قشرهای ممتاز جامعه به حساب می آیند که نه فقط از شهرت بلکه از درآمدهای قابل توجهی بهره مندند. در مقایسه با وضع زندگی توده های محروم و تهیدست و فلاکت بخش وسیعی از حقوق بگیران دولتی، البته این درآمدها و امتیازها به چشم می آیند. اما همین ورزشکاران حرفه ای نیز در شبکه تار عنکبوتی حاکم بر ورزش ایران گرفتارند. همین دستگاه مسلط است که با سودجویی ها و فساد و دزدی های مقاماتش، ایده "پول بالاتر از همه چیز" و "گلیم خود را از آب بیرون بکش، گور پدر بقیه" را در ذهن ورزشکاران جا می اندازد. همین دستگاه مسلط است که برگزاری مراسم نوحه خوانی را به پروسه های تمرینی می افزاید، توکل و دعا و "یا ابوالفضل" را به عنوان فاکتور موفقیت های ورزشی تبلیغ می کند، و عدم موفقیت ها را نیز با "خواست خدا" توضیح می دهد. همین دستگاه مسلط است که به جزء جزء زندگی جوانان منجمله ورزشکاران گیر می دهد؛ هر جا که به نفعش باشد ارزش ها و اعتقادات را مثل چماق به سر آنان می کوبد یا بر عکس، آن را زیر سبیلی در می کند. مثلاً بر سر مدل ریش مجاز برای فوتبالیست ها بخشنامه انضباطی صادر می کند؛ شرکت حسین رضا زاده در

## المپیک : خدا، قهرمان و رویا!

### پگاه فهیمی

**حضور خدا** (همه خدا ها) در المپیک امسال بیش از المپیک های قبل مشهود بود. تعداد ورزشکارهایی که قبل از شروع بازی از خدای خودشان کمک می خواستند و یا بعد از برنده شدن، خدای خودشان را شکر می کردند از همیشه بیشتر بود. البته در دنیای امروز، قهرمانی های ورزشکاران و فتح قله های جدید توانایی های جسمی و روحی بشر، دیگر اصل ماجرا نیست، بلکه مسأله اثبات برتری کشورهای شرکت کننده است و سرازیر کردن میلیاردها دلار به جیب نهادهای مختلفی که از این مسابقات برای پر کردن جیبشان استفاده می کنند (از جمله کانال های تلویزیونی و...). در چنین جوی، فشاری زیادی به ورزشکاران اعمال می شود. مسأله رقابت سالم نیست. افتخار ملی و میلیون ها دلار پول (که شاید مقداری اش را هم به ورزشکاران بدهند) و غیره وارد معادله شده و در نتیجه معادله کاملاً عوض شده است. شاید این هم یکی از دلایلی باشد که ورزشکاران بیش از پیش به خدا پناه می برند.



ولی اینجا چند مشکل وجود دارد. اگر همه ورزشکاران از یک ملت و یک دین بودند، آدم می گفت شاید خدای مشترک به هر دلیلی یکی از ورزشکاران را به دیگران ترجیح می دهد و پشتش را می گیرد که برنده شود. بگذاریم از اینکه اگر خدایی وجود داشت و می توانست پشت ملتی را بگیرد که موفقشان کند، چرا فکری به حال هزاران هزار بچه ای که هر روزه از گرسنگی و بیماری های سهل العلاج می میرند نمی کند - یا هزاران هزار بدبختی دیگری که مردم در جامعه سرمایه داری درگیرش هستند. ولی در دهکده المپیک که مردمی از فرهنگ ها و ادیان گوناگون هستند، مسأله از این هم پیچیده تر می شود. یعنی دیگر سر و کارمان با یک خدا نیست. لابد خداهای مختلف با هم رقابت می کنند و هر کدام سعی می کند قهرمانی را که به خودش معتقد است برنده کند؛ و البته ورزشکاران معتقد، احتمالاً متوجه این مسأله نمی شوند، چون یکی از عوارض جانبی خرافات، تنگ نظری است و لابد بیشترشان معتقدند فقط خدای خودشان وجود دارد. البته هیچ کدام از این خداها به هیچ کدام از این قهرمان ها در پیروز شدن کمک نمی کنند، ولی اعتقاد به این خداهای ناموجود (و توسل به آنها) به تحکیم خدای دیگری کمک می کند؛ خدای پول و منافع ملی (امپریالیستی). در این میان چیز زیادی گیر قهرمان ها نمی آید. اغلب از سنین کودکی روزی چندین و چند ساعت تمرین می کنند، فرصت فکر کردن به هیچ چیز به جز ورزش و پیروزی و مدال طلا را ندارند. اگر قهرمان شوند چند صباحی حلوا حلوا می شوند. اگر "فقط"

نقره و یا برنز بگیرند (و یا بدتر از آن، رده چهارم جهان را کسب کنند!) اعصاب همه از جمله خبرنگاران هموطنشان را خورد می کنند. مجبورند علیرغم جراحت با مسکن های قوی به میدان بروند. بسیاری شان ناقص می شوند. و بسیاری شان بعد از اینکه سنین قابلیت ورزشی را پشت سر گذاشتند، در فقر نسبی، بسر می برند و... یادمان نرود امروز قهرمانی در اغلب رشته های ورزشی به قیمت چشم پوشیدن از سایر جوانب زندگی است. شاید به خاطر همه این تضادهاست که بسیاری از این قهرمانان با وجود معجزه هایی که می آفرینند، در تنهایی شان به خرافات پناه می برند؛ و صد البته خرافه ای که به اشکال مختلف از بوش تا احمدی نژاد، تا پاپ و دالایی لاما و... دست در دست هم برای ترویجش می کوشند.



ولی همیشه اینطور نبود. و قهرمانی های تاریخ المپیک همیشه و لزوماً با مدال طلا تمام نمی شود. امسال چهلیمین سالگرد مه ۶۸ بود و نتیجتاً رسانه ها المپیک سال ۶۸ را یادمان آوردند. و بیاد ماندنی ترین رکورد آن سال و همه سال ها، رکوردی که در تاریخ ماند و به راحتی شکسته نخواهد شد. رکورد "تامی اسمیت" و "جان کارلوس". دو قهرمان دو میدانی که وقتی روی سکوی قهرمانی رفتند، به هنگام پخش سرود ملی آمریکا، خیردار نه ایستادند، بلکه مشت خود را برافراشتند، مشت هایی با دستکش سیاه به علامت قدرت سیاه و در اعتراض به ستمی که سیاهپوستان آمریکا می رفت و می رود. "تامی اسمیت" و "جان کارلوس" قهرمانی شان را محملی کردند برای رساندن صدای مبارزات سیاه پوستان آمریکا به جهانیان. به خاطر اینکار از مدال شان محروم شدند، از دهکده المپیک اخراج شدند. تا مدتها پس از بازگشت به آمریکا دربر بودند، کار پیدا نمی کردند، خود و خانواده شان مورد آزار و اذیت شدید قرار گرفتند.... ولی مایه وجد میلیون ها نفر در سراسر جهان شدند؛ و ۴۰ سال پس از این واقعه هنوز به این کار خود می بالند و هنوز این واقعه مایه بحث جدل در جامعه آمریکا (و در سراسر دنیاست).



ولی دنیا هم دنیای چهل سال پیش نیست؛ و چین، صحنه المپیک امسال، شاید بهترین شاهد این تغییرات است. سال ۶۸ چین انقلابی را تجربه می کرد که در آن میلیون ها انسان به میدان آمده بودند که نابرابری های پایه ای طبقاتی در جامعه ای که انقلابی عظیم را از سر گذرانده بود، را به چالش کشند و اشکال نوین مبارزه با این نابرابری ها را تجربه کنند. این انقلاب در صحنه دنیایی صورت می گرفت که بستر جنگ های آزادی بخش و انقلابات رهاییبخش بود. ولی مردم چین (و دنیا) در آن دور از مبارزاتشان شکست خوردند و چین امروز با ثروتی که از خون و عرق میلیون ها کارگر چینی انباشت شده، وارد دنیای قدرت های بزرگ می شود و این المپیک پر زرق و برق هم یک جوری حکم ختنه سوراخ را دارد. از وقتی قرار شد چین مهماندار المپیک باشد، کلی پول ریختند که هم ورزشکار تربیت کنند برای مدال طلا و هم پکن را نو نوار کنند. همه کوچه پس کوچه های قدیمی را خراب کردند. کلی هتل های لوکس و غیره ساختند. همه را با کارگرهایی که از نقاط مختلف آورده بودند با حقوق های زیر خط فقر. درست قبل از شروع بازی ها و وقتی کارهای

## ورزش و قهرمانی

### افشین کوشا

تماشای مسابقات ورزشی یک تفریح است. کاری است برای اوقات فراغت؛ برای روحیه گرفتن و شاداب شدن. ورزش می تواند در خدمت پرورش ذهنی و جسمی نسل های گوناگون جامعه قرار گیرد می تواند به هیستگی و رفاقت بیشتر میان مردم کمک کند. طریقی است برای نشان دادن اهمیت نظم و دیسیپلین و تلاش برای دستیابی به هدف. مردم از هشیاری، استقامت بازیکنان، از همیاری آنان در بازی گروهی، از ابتکار عملهای فردی و شکل گرفتن قدرت جمعی، از فکر کردن و نقشه ریختن و مبارزه کردن برای پیروزی لذت می برند. آنها به مسابقات ورزشی به چشم یک نبرد کوچک نگاه می کنند و در جریان هر مسابقه اهمیت داشتن استراتژی پیروزمند و تاکتیک های صحیح برای دست یابی به هدف را بهتر می فهمند. از رکوردهایی که ورزشکاران می شکنند به اهمیت دست یافتن به نقطه عزیمت های نوین در تکامل زندگی و مبارزه بیشتر پی می برند؛ در می یابند که چگونه با جلو نهادن



استانداردهای جدید می توان سطح توقعات همگان را ارتقا داد و غیر ممکنها را ممکن کرد.



مردم همیشه ورزشکاران پرتلاشی را که با هوشیاری و

ابتکارات فردی، لحظات زیبایی می آفرینند و

خود یا تیم را به هدف نزدیک می سازند، تحسین می کنند. اما برای یک قهرمان جاودانه شدن، فقط خوب بازی کردن یا خوش اخلاق بودن کافی نیست. مردم معیارهای خودشان را دارند. مردم، بخصوص ستمدیدگان جامعه ورزشکاران را با معیارهای مردمی بودن، درد آشنا بودن، افتاده و خاکی بودن، چاپلوس نبودن و نافرمانی در برابر قدرتهای ستمگر می سنجند. از نظر مردم قهرمان واقعی کسی است که آرمانهای خود را در قدرت و شهرت فردی و پول و امکانات رفاهی و بالا کشیدن خود به قیمت له کردن دیگران و ... جستجو نمی کنند. اینگونه بود که ورزشکارانی مانند تختی قهرمان مردم و سمیل جوانان شدند، وگرنه چه در آن زمان کسانی بودند که هم بهتر از او کشتی می گرفتند و هم مدالهای بیشتری کسب کرده اند. فرق اینها با تختی این بود که در مقابل رژیم سرکوبگر شاه سکوت کردند یا مجیزگوی آن شدند. فرقتان این بود که به مبارزه با ستمگران اعتقادی نداشتند. فرقتان این بود که درد محرومان جامعه را نشناختند یا فراموش کردند. نمونه دیگر حبیب خیبری است که کاپیتان تیم ملی فوتبال بود. او در سال ۶۰ مقابل جمهوری اسلامی کوتاه نیامد. رژیم خیلی تلاش کرد که او را وادار به ندامت و توبه کند و مقابل دوربین تلویزیون بکشاند. اما خیبری حاضر به شرکت در این بازی نشد. او راه مقاومت و سربلندی را در پیش گرفت و حبس و سرانجام اعدام را انتخاب کرد.

مردم تفاوت کسانی که در مقابل ستمگران زانو بر زمین نزدند با کسانی که عکس "آقا" را در میدان ورزشی بلند کردند می فهمند.\* با این تفاوتها است که طلاهای المپیک در مقابل رنگین کمان زندگی و مبارزه مردم و قهرمانان واقعی شان رنگ می بازد. ■

\* منظور رفتاری است که حسین رضا زاده به عنوان قویترین مرد جهان در المپیک آتن کرد. سنگین وزنی که با اینکار سبک مغزی اش را در مقابل جهانیان به رخ کشید.

ساختمانی تمام شد، همه کارگرها را از پکن بیرون کردند. دور محلات فقیر نشین دیوار کشیدند؛ و بدین طریق مضمون واقعی شعار "یک دنیا، یک رویا" گردانندگان المپیک و دهشت نئولیبرالیسم و گلوبالیزاسیون امپریالیستی را به نمایش در آوردند.



اما رویای مردم جهان متفاوت است و نمی تواند فصل مشترکی با رویاهای صاحبان زر و زور داشته باشد. کم نیستند کسانی که الگوهای انقلابی را در ورزش به خاطر می آورند؛ از اعتراض قهرمانان سیاه پوست در المپیک ۶۸ گرفته تا رفتار خلاف معمولی که ورزشکاران چینی در دهه شصت و هفتاد در میادین ورزشی داشتند؛ ورزشکارانی که شعار شان "اول دوستی بعد رقابت" بود؛ برای موفقیت های حریف یا تیم مقابل ابراز شادی می کردند؛ شکست و پیروزی معنای دیگری برای شان داشت؛ رابطه متقابل و رفیقانه ای با تماشاگران داشتند از شادی آنان نیز به وجد می آمدند و تلاش می کردند در همه زمینه ها پیام آور ارزشها و اخلاقیات دنیایی دیگر باشند.

چنین رویاهایی نه تنها ادامه دارد، بلکه از زمینه مادی قدرتمندتری در جهان برخوردار شده است. رویای دنیایی فارغ از جنگ و جنایت، گرسنگی و فلاکت و سلسله مراتب مبتنی بر ستم و استثمار. رویاهایی که با تکیه به درس گیری از تجارب انقلابی گذشته باید سر زنده تر و شاداب تر گردند و قوی تر و الهام بخش تر به میدان آیند. ■

دست اندرکاران نشریه دانشجویی  
بذر در نظر دارند تا بمناسبت بیستمین  
سالگرد کشتار زندانیان سیاسی سال  
۶۷ و دهه ۶۰، ویژه نامه ای تهیه  
کنند. از همه رفقا و دوستان می  
خواهیم تا گزارشات، مقالات، طرح ها  
و پیشنهادات خود را برای ما ارسال  
دارند.

## روابط و جهان بینی حاکم بر ورزش ایران

### برناک جوان

این روزها بسیاری از مردم ایران، در محل کار، خانه، خوابگاههای دانشجویی و... در حال تماشای مسابقات گوناگون المپیک هستند، دانشجویان و دانش آموزان، دختران و پسران جوان، کارگران و زحمتکشانی که می دانند در شرایطی که فقر از در و دیوار جامعه و جهان بالا می رود مسابقاتی در جریان است که میلیاردها دلار صرف برگزاری و اجرای آن می شود! عده کثیری از مردم چشم انتظار معجزه ای یا حادثه ای هستند که در آن ورزشکاران ایرانی به مدال دست پیدا کنند. اما این انتظار غالباً با ناامیدی و تاسف عمیق روبرو می شود. ناامیدی توأم با خشم و در اکثر موارد با دشنامهایی که نثار رژیم می کنند!!!

چرا ما هر بار در مسابقات مهم ورزشی دنیا با چنین انتظارات و احساساتی در میان مردم ایران روبرو می شویم؟ این امید و انتظار چه ارتباطی با این مسابقات، ورزشکاران، مربیان و مسئولین و... دارد؟ چه چیزی بر ورزش ایران حاکم است که دختران و پسران جوان را به ناامیدی سرخورده و تاسف می کشاند؟

پاسخ سئوالات فوق را وقتی بهتر می فهمیم که روابط حاکم بر ورزش ایران را مورد بررسی قرار دهیم. زمانی که از کمیته های المپیک، ورزشکاران، مربیان، مسئولین، تماشاچیان و... حرف می زنیم، در واقع داریم از رابطه انسانهایی که در جایگاههای متفاوتی نسبت بهم قرار دارند، سخن می رانیم. روابطی که دارای پیچیدگی های زیادی است و عوامل زیادی در شکل گیری آن دخالت می کند و بطرز باورنکردنی انعکاسی از نظام اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و فرهنگی غالب بر جامعه است.

روابطی که بر ورزش ایران حاکم است بسیار عقب مانده، ارتجاعی و ضد مردمی است. ورزش و روابط حاکم بر آن، در دوره جمهوری اسلامی و زیر سایه استبداد و خشک اندیشی مذهبی، بهمان اندازه عقب مانده است که روابط غالب بر دیگر حیطه های اجتماعی.

روابطی که بین مقامات عالی رتبه با نهادهای ورزشی، بین مسئولان ورزش با سرپرستان تیم، بین مربی و ورزشکاران وجود دارد، عموماً مستبدانه و زورگویانه است و توسط راس حکومت کنترل می شود. قدرت مداری ارتجاعی در ورزش نیز به چشم می خورد. برای کوچکترین بودجه ای که باید منظور شود، از بالاترین سمتهای حکومتی نماینده ای حاضر است. در اجرای طرحها و تقسیم بودجه ناگهان سر و کله دزدهای آشنا و غریبه، حاجبها و تیمسارها، سردارها و نوچه های شان و... پیدا می شود که بر سر تصاحب بخشی از آن، هرکاری می کنند و هر بلائی لازم باشد سر ورزشکار و تیم می آورند. نقل و انتقال ورزشکاران هم بیشتر از اینکه به نفع آنان و ارتقاء تیمها بشود، به بازار داغ دلالی دامن می زند و موجب جابجایی ارقام نجومی می شود.

روش آموزش و هدایت ورزشکاران بر پایه اطاعت کورکورانه و سؤال نکردن نهادینه شده است. ورزشکاران حق انتقاد از سیاست و روش مربی و سرپرست را ندارند. اگر ورزشکاری در باندی از باندهای مافیایی- آخوندی آن رشته نباشد، با کوچکترین مخالفتی به خاک سیاه خواهد نشست. انتخاب مربی، سرپرست و کاپیتان هر تیمی و حتی ترکیب آنها

دقیقاً براساس برتریهای باندی است که زمام امور را در آن حیطه دست دارد. خصلتهای "مردانگی" و "جوانمردی" (بخوانید مردسالاری)، همانند ردایی روابط پوسیده را می پوشانند. مرید و مراد پروری تقویت و ستایش می شود؛ بر همین مینا چاپلوس ترین ها، بهترین موقعیتهای را بدست می آورند. پدرسالاری به معنای اخص کلمه بر این روابط حاکم است. رژیم تلاش می کند ورزشکاران را به نوعی به بسیجیانی با پوشش دوبنده کشتی و شورت ورزشی و... تبدیل کند! در سایه این روابط هیچ روزنه ای برای ظهور خلاقیتهای فردی و تیمی وجود ندارد. این روابط روحیه همبستگی و همدلی را می کشد.

جمهوری اسلامی ورزش را در زیر پرچم اسلام به پیش می برد. هنوز که هنوز است برای موفقیت در مسابقات ورزشی، دعا خوانی، نذر کردن و فرستادن صلوات را تجویز می کنند و در تازه ترین "ابتکار" خود در المپیک امسال، انجام مراسم بین المللی طلسم شکنی را بکار گرفتند.\* بدینسان اوج عقب ماندگی خود را در ابتدای قرن بیست و یکم به مردم جهان نشان دادند.

در اوایل بقدرت رسیدن حاکمان جدید، جنبه اسلامی ورزش پررنگتر طرح می شد برای مثال ورزشکار محبوب خمینی - امام اول شیعیان - بود که به قول خودش «دشمن و اسبش را با یک ضربت شمشیر از وسط نصف می کرد»!

ولی رژیم رفته رفته جنبه «ایرانی» و در واقع تبلیغات ناسیونالیستی عظمت طلبانه و ارتجاعی را در ورزش سنگینتر کرده است. جمهوری اسلامی، مثل رژیم شاه، شعار "ایران ایران" را بین مردم بلند می کند و به غرور کاذب در بین آنها دامن می زند تا بر سایر ملل فخر بفروشند و خود را برتر از آنها ببینند.

این جهان بینی را اصلاً نباید به ایجاد غرور و تعصب کور در ورزش تقلیل داد، بلکه این نگرش در واقع به تفرقه بین ملل ستمدیده دامن می زند. با این جهان بینی است که ایرانیها، مردم کشورهای عربی یا افغانستانی ها و پاکستانیها را تحقیر کرده و زبردست خود محسوب می کنند. این موضوع حتی برای ورزشکاران غیرفارسی ایران هم صادق است. روی دیگر این غرور بیجا، از دست دادن اعتماد بنفس و احساس ضعف در برابر ملل قدرتمندتر است. تاسف بار است که این خودبزرگ بینی و خودکوچک بینی همزمان در میدانهای ورزشی بازتاب می یابد و بر عملکرد ورزشکاران تاثیر می گذارد.

جنبه مهم دیگر روابط و جهان بینی حاکم بر ورزش ایران، زن ستیزی است. حکومت زن ستیز جمهوری اسلامی به محرومیت زنان در عرصه ورزش هم مثل بسیاری دیگر از عرصه های جامعه، رسمیت بخشیده است. این ممنوعیت یا محرومیت نه تنها در شرکت زنان ورزشکار ایرانی در مسابقات بین المللی\*\*، که در فعالیت در بسیاری از رشته ها در ایران و حتی در تماشای رقابتهای ورزشی زنان هم اعمال می شود. همان محدودیتهایی که در مدارس و دانشگاهها، ادارات و... برای زنان وجود دارد، در ورزش هم با قدرت تمام و بعضاً عقب مانده تر و ارتجاعی تر جاری است.

زنانی که در باشگاههای ورزشی تمرین می کنند، با تبعیض روبرو هستند. امکانات تخصیص داده شده به زنان ورزشکار از تفاوتهای فاحشی نسبت به مردان ورزشکار برخوردار است: از کیفیت بسیار پایین و قفس گونه سالن هایشان تا مشکلات رفت و آمد برای تمرین تا کمبود مربی با تجربه و هزینه

حرفه ای کردن ورزش هم متفاوت است؛ \*\*\* راه صحیح عمومیت دادن و توده ای کردن ورزش است. شیوه ها و راههایی که به درجات کوچک در تاریخ ورزش وارد شد و اثرات عمیق از خود بر جا گذاشت که فناپذیرند. این نوع توسعه ورزش، در درجه اول به سالم سازی جامعه و تقویت همبستگی بین ورزشکاران می پردازد که به افزایش کلی توان و روحیه جامعه منجر می شود و نه گسترش تجارت و پولسازی و تقویت منطق سود. پایه های یک طرح مردمی در ورزش در میان جوانان ورزشکار و گمنام محلات استوار شده است. جوانانی که با روی آوردن به ورزش و ترویج آن تلاش زیادی می کنند تا در برابر فسادها و فشارهای اجتماعی بایستند، غول اعتیاد را عقب برانند، تفرقه و خودخواهی را کنار بگذارند و اتحاد و انضباط و همبستگی را که لازمه مقاومت و مبارزه است، شکل دهند. این طرح ورزشی از دیرباز یک مرکز جاذبه مثبت، یک وسیله موثر برای تشکل یابی و شکل دهی تجمع برضد رژیم در دست جوانان مبارز و آگاه بوده است. از درون انجمنهای کوه و تیمهای ورزشی دانشکده ها و محلات و شهرستانها، جوانان انقلابی زیادی

سر بلند کرده اند. بی جهت نیست که جمهوری اسلامی هم مثل رژیم شاه، جلوی ایجاد چنین تشکلاتی را می گیرد و آنها را سرکوب می کند و به ایجاد کانونهای خودگردان و خارج از باشگاههای ثبت شده و تحت کنترل حساسیت ویژه نشان می دهد. این تلاش همیشگی رژیمهای ارتجاعی است که با ایجاد مانع در راه همدلی و همبستگی و پیشرفت جوانان، آنها را به افیون دین و دیگر مواد افیونی سوق می دهد.

شاید برای عملی کردن یک طرح مردمی در ورزش باید راه درازی رفت ولی یک چیز مسلم است اینکه این تنها راه است و تلاش جوانان برای تقویت محفلها، کانونها، گروههایی و ... که در چهارچوب روابطی بلکل متفاوت فعالیت می کنند برای ساختن این راه اهمیت اساسی دارد. روابطی که نقطه مقابل اندیشه های عقب مانده و ارتجاعی و زن ستیز حاکم است. روابطی که در آن به حداکثر تلاش می شود تا معیارهای صحیح تر و علمی تری برای ورزش ترسیم کند.

قطعا ارائه چنین طرحی بالکل از چهارچوبه روابط عقب مانده حاکم بر جامعه و ورزش خارج است ولی تلاش برای خلق آنها، می تواند زمین تمرینی باشد برای نابودی روابط و جهان بینی عقب مانده حاکم بر ورزش ایران. ■

\* در المپیک ۲۰۰۸ امسال، بعد از ۹ روز ناکامی و شکستهای متوالی کاروان ورزشی ایران، مسئول کمیته ملی المپیک، مسئولان کاروان ورزشی، مربیان و... و سفیر و سایر دیپلماتهای ایران در چین، در محل سفارت، مراسم مفصل طلسم شکنی و مددجویی از منجی عالم را برگزار کردند که در سطح بین المللی پوشش خبری هم داشت.

\*\* در اینجا منظور رشته های مختلفی است که زنان ما از آنها محرومند مثل شنا و اکثر ورزشهای تیمی و ... نه تیراندازی با تپانچه بادی!!!

\*\*\* منظور مخالفت با بخش حرفه ای (یا قهرمانی) ورزش نیست. ورزش حرفه ای نقش مهمی برای ارتقا استانداردهای ورزشی دارد؛ همانطور که بدون عمومیت بخشیدن و فراگیر کردن ورزش در میان مردم نیز نمی توان به ارتقا ورزش حرفه ای یاری رساند.

کلاسها گرفته تا تحمل جسم ورزیده در زنجیر حجاب و حتی روبرو شدن با متلک هایی بخاطر حمل ساک ورزشی از سوی جامعه مردسالار!!!

مضاف بر همه اینها، ورزش ایران هیچگاه پایه و اساس محکمی نداشته و پیروزیها و موفقیتهايش با پشتوانه و ادامه دار نبوده است. مانند رژیم ارتجاعی شاه، کارگزاران جمهوری اسلامی هم چاره کار را در حرفه ای کردن ورزش جستجو می کنند تا به خیال خود سر و سامانی به آن دهند. اینمورد چه در گذشته و چه در زمان کنونی فقط باعث تعمیق نابرابری و شکاف میان ورزشکاران شده است. رژیم بزور تخصیص بخشی از درآمدهای نفتی می خواهد تعدادی ورزشکار "حرفه ای مدال بگیر" تربیت کند. اما اینکار نیز باعث عقب گرد بیشتر ورزش ایران خواهد شد. ساختار فاسد و سلسله مراتب رشوه خوار و باند باز حاکم بر ورزش نیز حتی اجازه چنین کاری را به آنان نمی دهد.

حالا دیگر عوامل اصلی رژیم در کسوت مدیران ورزشی راحتتر می توانند بودجه های فوق کلان را به جیب زده و با سرمایه گذاری جزئی از آن ورزشکاران، محیطها و اماکن

ورزشی و ... را بر روی انگشتان خود بازی دهند. فرزندان محروم و فقیری که حداقل زمانی از زمینهای خاکی شروع می کردند، حالا نه جایی برای تمرین دارند و نه پولی برای ثبت نام در باشگاهی. سرمایه گذاری در ورزش هم مثل صنایع ایران بی قواره و بی حساب و کتاب رشد می کند و هزاران و میلیونها ورزشکار با استعداد را به باد می دهد. در کنار اندک مجتمعات عظیم و پایگاههای "قهرمانی" در تهران و بعضی شهرهای بزرگ، میلیونها جوان از داشتن حداقل امکانات ورزشی که همان سالن و زمین ورزش ارزان است محرومند. این تک مجتمع های عظیم در حالی سبز می شوند که ۸۰ درصد دانشکده های تربیت بدنی کشور دارای امکانات، تجهیزات و زیرساختهای اولیه آموزش مربی و معلم ورزش نیستند و دانشجویان رشته ورزش در ایران، با فقری که شامل حال همه دانشجویان می شود، از داشتن حداقل ملزومات عملی این رشته حتی در سطح کفش و لباس ورزشی محرومند. آنان را در نظامی پادگانی آموزش می دهند تا بعدها بتوانند در مدارس نقش ناظم مستبد را بهتر ایفا کنند. نظام پادگانی که در آن دانشجویان ورزش فرا می گیرند که دانشجویان ضعیفتر را تحقیر کنند، دیگر رشته های دانشگاهی را مسخره کنند و اینگونه ضعفهای تئوریک خودشان را بپوشانند. این رفتار و فرهنگ علیرغم مقاومت دانشجویان این رشته، با قدرت توسط نظام آموزشی حاکم بر دانشگاههای اعمال می شود.

عقب ماندگی در ورزش ایران مهر تبعیض جنسی، نابرابری ملی و ستم طبقاتی را بر خود دارد. یعنی همه تبعیضاتی و نابرابری ها و حق کثی ها و عقاید خرافی و مذهبی که روزمره در جامعه شاهد آن هستیم. روابط ارتجاعی حاکم بر ورزش همچون پازلی در کنار دیگر روابط عقب مانده بر جامعه قرار می گیرد و آنرا تکمیل می کند.

اما در این اوضاع تیره روزنه های به سوی آینده موجود است. روزنه هایی که راهگشا و رازگشا هستند. می توان به شیوه دیگری هم ورزش را رشد داد. شیوه ای که نه تنها به گروه خونی رژیمها و دول ارتجاعی نمی خورد بلکه با این تیپ



## گرایش روحانی هدونیسم \* نیو ایج (New Age) تبت در رویای دیگران

نوشته اسلاووی ژیتک

فیلسوف رادیکال و محقق در دانشگاه لیوبلیانا (اسلونی)

برگرفته از نشریه لوموند دیپلماتیک  
برگردان شروین احمدی

گزارش های خبری تمام رسانه ها به ما نوعی تصویر را تحمیل می کنند که چنین خلاصه می شود. جمهوری خلق چین که بطور غیر قانونی تبت را از سال ۱۹۵۰ اشغال کرده، دهها سال است که به نابودی خشن و منظم مذهب و حتی هویت اهالی تبت بمثابة ملتی آزاد کمر بسته است. تظاهرات اخیر در شهر «لهاسا» بر علیه اشغالگران چینی به صورتی خشن و با قدرت سرکوب

شد. از زمانی که پکن بازی های المپیک تابستان آینده را سازماندهی می کند تمام مدافعان دموکراسی و آزادی موظفند که به چین فشار آورند تا این کشور به مردم تبت آنچه را که از آنها ربه بازگرداند. ملتی که تا این اندازه حقوق افراد را لگد مال می کند حق ندارد تصویرش را با نمایش شریف المپیک بیآید.

و چه خواهند کرد دولت های ما؟ آیا مثل همیشه در مقابل واقع بینی اقتصادی عقب نشینی می کنند و یا قدرت آنرا خواهند داشت تا از ورای منافع اقتصادی کوتاه مدت از بالاترین ارزش های اخلاقی و سیاسی ما دفاع کنند؟

حتی اگر روشن است که مسئولین چینی در تبت در موارد بسیاری دست به عملیات ایجاد وحشت و سرکوب زدند با اینهمه نکات بسیاری وجود دارد که تصویر ساده شده «نیک ها بر علیه خبیث ها» را مخدوش می کند. به هنگام تعمق در مورد وقایع اخیر، ۹ مورد زیر را باید در نظر داشت.

۱- تبت که تا سال ۱۹۵۰ استقلال داشت، یک شبه به یک کشور اشغال شده تبدیل نشد. روابط آن با چین بسیار طولانی و پیچیده است و چین مدتها نقش یک حامی را برای تبت بازی کرده است (کافی است به خاطر آوریم که کیومینتنگ ضد کمونیست نیز بر روی حق حاکمیت چین بر تبت اصرار داشته است). حتی خود نام دالایی لاما نیز شاهی است بر این ارتباط دوجانبه که از ترکیب «دالایی» مغولی (اقیانوس) و «بلاما» تبتی



۲- قبل از سال ۱۹۵۰، تبت در زیر یوغ فئودالیسمی اجباری، در چنگال فقر (امید زندگی از ۳۰ سال تجاوز نمی کرد)، با فساد مزمن و چندین جنگ داخلی دست به گریبان بود (آخرین آنها بین دو شاخه مذهبی در سال ۱۹۴۸ به وقوع پیوست در حالیکه ارتش سرخ درست در آستانه مرزهای کشور قرار داشت). رهبران تبت از وحشت هرج و مرج و فرو پاشی اجتماعی، هر نوع توسعه صنعت را ممنوع کرده بودند تا آنجا که حتی کوچکترین قطعات فلزی باید از هند وارد می گردید. اما اینها باعث نمی شد که همین رهبران فرزندانشان را به مدارس انگلیسی در هند بفرستند و سرمایه هایشان را به بانک های انگلیسی باز هم مستقر در هند منتقل کنند.

۳- انقلاب فرهنگی که معابد تبت را در سال های ۱۹۶۰ ویران کرد تنها یک پدیده «وارداتی» چینی نبود: در آن زمان تعدادی کمتر از صد گارد سرخ به این کشور وارد شدند و جوانانی که معبد را می سوزاندند انحصاراً تبتی بودند.

۴- از آغاز سال های ۱۹۵۰ سازمان سیا (Central Intelligence Agency) بصورتی دائمی و منظم به دنبال ایجاد آشوب های ضد چینی در تبت بوده است از اینرو نگرانی چینی ها از تلاش های خارجی برای ایجاد نا آرامی در تبت بهیچ وجه «غیر منطقی» نیست. (۱)

۵- همانگونه که تصویرهای تلویزیونی گواهی می دهند، حوادث تبت تنها یک اعتراض «مذهبی» و صلح جویانه راهبان بودایی نبوده (آنچنانکه یک سال پیش در برمه رخ داد) بلکه شامل عملیات باندهایی می شده است که به کشتار مهاجرین ساده چینی و به آتش کشیدن محل های کسب و کار آنها دست زده اند. بدین ترتیب باید در باره تظاهرات تبت مانند تمام تظاهرات خشونت آمیز دیگر قضاوت کنیم: اگر اهالی تبت می توانند به مهاجرین چینی در کشورشان حمله کنند به چه دلیل فلسطینی ها نباید رفتاری مشابه با مهاجرنشین های (کولون) اسرائیل در کرانه باختری رود اردن داشته باشند؟

۶- این یک واقعیت است که چینی ها وسیعاً برای توسعه اقتصادی تبت، و هم چنین برای زیر ساختارها، سیستم آموزش و درمان و بهداشت آن سرمایه گذاری کرده اند. علی رغم آزاری غیر قابل انکار، سطح زندگی فعلی اقشار متوسط تبت هرگز به این خوبی نبوده است. میزان فقر در مناطق روستایی توسعه نیافته غرب چین به مراتب بیشتر است. ۷- در سال های اخیر، چینی ها استراتژی شان را در مورد تبت تغییر داده اند: آنها



برای "دارندوف"، این گذار رنج بار از «دره ای از اشک ها» بیش از فاصله متوسط بین انتخابات (دمکراتیک) طول می کشد تا آنجا که وسوسه برای عقب انداختن تغییرات به دلیل انتخابات کوتاه مدت افزونی می یابد. به همین ترتیب "فرید زکریا" (Fareed ZAKARIA) سردبیر نیوزویک بین الملل (Newsweek International) اثبات می کند (۲) که چگونه دموکراسی فقط می تواند در کشورهای از لحاظ اقتصادی توسعه یافته «پایه» بگیرد: «در کشورهای در حال توسعه ای که "زودرس" دمکراتیزه شده اند نوعی پوپولیسم رشد می کند که سرانجامی جز ویرانی اقتصادی و استبداد سیاسی ندارد. جای تعجب نیست که سه کشور جهان سوم که از لحاظ اقتصادی پویاترین هستند (تایوان، کره جنوبی، شیلی) فقط پس از یک دوران استبداد به دموکراسی دست یافتند.»

اما در این میان تناقض دیگری نیز وجود دارد: اگر پس از دوران استبدادی گذر از «دره ای از اشک ها»، آن شرایط دمکراتیک وعده داده شده سر نرسد، چی؟ این همان موضوع بسیار نگران کننده امروز در مورد چین است. می توان به این نتیجه رسید که شاید سرمایه داری استبدادی، فقط بازمانده گذشته ما نباشد، یعنی همان روند تمرکز سرمایه که در اروپا بین قرن پانزدهم تا نوزدهم ادامه داشت، بلکه نشانه ای از آینده ما باشد. چه می شود اگر «اتحاد هولناک شلاق آسیایی و بورس اروپایی» از لحاظ اقتصادی موثرتر از سرمایه داری لیبرالی عمل کند؟ شاید نماد دموکراسی، آنچنان که ما آنرا می فهمیم دیگر شرطی لازم و موتور برای رشد اقتصادی نباشد و بیشتر یک مانع به حساب آید؟■

\* خوشی پرستی Hédonisme

۱) Lire à ce propos l'étude détaillée de Kenneth Conboy et James Morrison, The CIA's Secret War in Tibet (L'histoire secrète de la CIA au Tibet), University Press of Kansas, lieu de publication, avril ۲۰۰۲.

۲) The Future of freedom. Illiberal democracy, W.W. Norton & Company, lieu de publication, ۲۰۰۳

از سایت سرپیح دیدن کنید و مطالب ویژه آنرا  
درباره المپیک بخوانید.

[www.sarpich.com](http://www.sarpich.com)



مذهبی «غیر سیاسی شده» می خواهند که زین پس نه تنها تحمل بلکه تشویق نیز می شود. چینی ها بیشتر بر روی نوعی مستعمره سازی قومی و اقتصادی تکیه می کنند که به سرعت شهر «لهاسا» را به نوعی غرب وحشی چینی سرمایه داری تبدیل می کند با کافه های «کاراوکه» (KARAOKE) و «پارک های بازی بودایی» به شکل دیسکی لند با هدف جذب توریست های غربی. در یک کلام آنچه در پس تصاویر سرکوب راهبان بودایی توسط سربازها و پلیس های خشن چینی در پرده قرار می گیرد همین تغییرات اجتماعی- اقتصادی تبت به شیوه امریکایی است. امری که بسیار وحشتناک تر است: در کمتر از دو دهه اهالی تبت به همان سرنوشتی دچار خواهند شد که سرخپوستان و بومیان ایالات متحده.

بنظر می رسد که کمونیست های چینی بالاخره به خوبی درس خود را فرا گرفته باشند: چه فایده از قدرت سرکوب پلیس مخفی، زندان و گارد سرخ در نابودی ابنای گذشته در مقایسه با توان سرمایه داری لجام گسیخته در از بین بردن بافت های اجتماعی سنتی؟ به سخن دیگر، چین در حال اجرای همان اعمالی است که دولت های غربی و دیگران در تمام طول تاریخ انجام داده اند، از برزیل در مورد آمازون گرفته تا روسیه در مورد صربیه، و ایالات متحده در غرب وحشی اش.

۸- علت تمام این تظاهرات در غرب بر علیه چین قبل از هر چیز ایدئولوژیک است: بودیسم تبتی که مستقیماً توسط دالایی لاما ترویج می شود یکی از پایه های مذهبی هونیسیم\* «نیو ایج» (New Age) است که در حال تبدیل شدن به شکل مسلط ایدئولوژی است. شیفتگی ما نسبت به تبت از این کشور یک پدیده اسطوره ای می سازد که ما فانتاسم های خود را در آن می جویم. بدین ترتیب وقتی از نابودی اصالت زندگی تبتی گلایه می کنیم در واقع اهالی تبت را به فراموشی سپرده ایم و از آنها می خواهیم که به جای ما از لحاظ فکری و روحی اصل باقی بمانند تا ما بتوانیم در زندگی مصرفی افراطی خود غرق شویم.

"ژیل دوولوز" (Gilles DELEUZE)، فیلسوف، می نویسد: «اگر شما در رویای فرد دیگری محبوس شوید، نابود شده اید». کسانی که بر علیه چین تظاهرات می کنند باید به یاد داشته باشند که در حال زندانی کردن تبتی ها در رویای خویش هستند که تنها یک رویاست از میان بسیاری دیگر.

۹- و بالاخره اگر احساس ناخوشایندی نسبت به آینده وقایع اخیر پدید می آید، ریشه آن در جای دیگری است. در مقابل انفجار رونق سرمایه داری چین بسیاری از ناظران از خود می پرسند که دموکراسی سیاسی که «طبیعتاً» جزیی از سرمایه داری محسوب می شود کی ظهور خواهد کرد.

دوسال پیش جامعه شناس "رالف دارندوف" (Ralf

DAHRENDOLF) در یک مصاحبه تلویزیونی بین شکست رو به افزایش دموکراسی در کشورهای کمونیستی سابق اروپا و اینکه پس از هر دگرگونی بنیادی راه به سوی رونق و ثروت از میان «دره ای از اشک ها» می گذرد ارتباط قایل شده بود: «پس از فروپاشی سوسیالیسم نمی توان مستقیماً به دورانی پربرکت در یک اقتصاد بازار ثروتمند وارد شد. حمایت اجتماعی و امنیت سوسیالیستی که محدود، اما واقعی بودند باید از میان برداشته شود و این مراحل آغازین بی شک رنج آورند.»

## المپیک و مافوق سود!

## اسطوره‌های المپ المپیک، امروز- اسطوره، دیروز

### ارسالی: برهان عظیمی

به نقل از خبرگزاری آسوشیتد پرس کانال تلویزیون آمریکایی ان.بی.سی که حق نشان دادن مسابقات المپیک بیژینگ (پکن) در چین را امسال به خود اختصاص داده است، از قهرمان شنای این کشور، "مایکل فیلیپس"، تقاضا نموده است که پس از اتمام مسابقات شنا که قرار است در شنبه (۱۶ اوت) با آخرین مسابقه اش به پایان رسد، در پکن بماند. اما هیچیک از خواهش و تمناهای ان.بی.سی تا کنون نتوانسته است فیلیپس را در چین ماندگار نماید!

"مایکل فیلیپس" که تاکنون ۷ مدال طلا در رشته شنا را به خود اختصاص داده است، روز شنبه ۱۶ اوت قرار است در آخرین تلاش خود برای شکستن رکورد قبلی این رشته را که متعلق به یک همشهروندی اش، آقای "مارک اسپدز"، می باشد را بشکند. مارک اسپدز در المپیک تابستانی ۱۹۷۲ که در مونیخ برگزار شد به هفت مدال طلا دست یافت. "اسپدز" در هر هفت بخش از رقابت شنا رکورد جهانی را، در ۱۰۰ متر آزاد، ۲۰۰ متر آزاد، ۱۰۰ متر پروانه، ۲۰۰ متر پروانه، ۴۰۰ متر آزاد امدادی، ۴۰۰ متر آزاد مختلف، ۸۰۰ متر آزاد امدادی را شکست.

"مایکل فیلیپس" در آخرین دوره از رقابت‌های المپیک بیژینگ چین، در رشته ۴۰۰ متر مختلط امدادی می تواند تنها شناگر در تاریخ مسابقات شنا شود که به هشت مدال طلا دست می یابد.

اما تمامی تبلیغات حول این قهرمان شنای آمریکا به خاطر تعداد تماشاگرانی می باشد که ان.بی.سی در هفته اول المپیک بیژینگ از آن خود نموده است. بیش از ۳۰ میلیون نفر در هفته اول در آمریکا این مسابقات را تماشا نمودند. تعداد بیشتر تماشاگر به مفهوم تعداد بیشتری از مردم آمریکا تبلیغاتی (لوازم لوکس، پوشاک و ساختمان، ماشین سازی مثل جنرال موتور، یا همانند تبلیغات شرکت فراملیتی غذایی مک دونالد که در فاصله مسابقات پخش می شود، یا مثلاً شرکت لوازم ساختمان هوم دیپو که در یک مناقصه تنگاتنگ با کمپانیهای عظیم آمریکایی تمامی مخارج تیم شنای آمریکا را به عهده گرفت!) را که این تلویزیون در طول نشان دان این مسابقات پخش می کند، مشاهده می کنند. با این امید که در ذهن مردم این تبلیغات به نیروی جادویی کشاندنشان به خرید محصولات این کمپانیها ترغیب نماید. البته تمامی این کوششهای تبلیغاتی تحت لوای "اتحاد" مردم آمریکا انجام می شود.

"فیلیپس" تاکنون فقط یک میلیون دلار از طرف کمپانی لوازم و پوشاک ورزشی "اسپیدو" به عنوان انعام (به خاطر پوشیدن لباس و کلاه شنای این کمپانی) را به خود اختصاص داده است! کمپانی "ان.بی.سی یونیورسال" که مادر چندین شرکت آمریکایی از جمله "یو.اس.ا"، "ام.اس.ان.بی.سی"، "سی.ان.بی.سی"، "اکسیژن" و "تلکام" می باشد، تنها در هفته اول این مسابقات ۱۰ میلیون دلار سود را از بابت فروش آگهی به خود اختصاص داده است. و کمپانیهای عظیم آمریکایی همچنان در پشت در شرکت غول پیکر "ان.بی.سی یونیورسال" صف کشیده اند که با پرداخت میلیونها دلار حق آگهی را در طول آخرین مسابقه مایکل فیلیپس برای فروش محصولاتشان و کسب مافوق سود از بابت جاسازی خویش در اذهان مردم آمریکا از طریق این کمپانی به پیش برند. تمامی این پول سازیها تحت گرم کردن بازار فروش یک سوپرستار آمریکا، یعنی آقای "مایکل فیلیپس" به پیش می رود. ■

### مازیار سمیعی

#### برگرفته از سایت سرپیچ



استلا والش (استانیسلاوا والاسیویچ)، زن دونه‌ای لهستانی تبار و آمریکایی‌ای بود که در المپیک ۱۹۳۲ لس‌آنجلس رکورد دوی صدمتر را از آن خود و برای لهستان مدال طلایی کسب کرد. او همچنین در المپیک ۱۹۳۶ برلین در

دوی صدمتر و باز هم برای لهستان مدال نقره به‌دست آورد. استلا، که شغلی در کلیسا داشت، در ایالات متحد آمریکا زندگی می‌کرد و به شهروندی آن کشور پذیرفته شده بود. در سال ۱۹۸۰ استلا والش که ۶۹ سال سن داشت در جریان یک سرقت مسلحانه با گلوله پلیس کشته شد. پس از کالبدشکافی جسد او مشخص شد که به‌دلیل اختلال ژنتیکی نمی‌توان او را کاملاً زن یا مرد دانست.

استلا نقطه تلاقی اکثر درزهای المپیک است: جنسیت، ملیت و اخلاق؛ افتادن این سه‌شکاف روی هم باعث می‌شود که بتوان برای جردادن المپیک دقیقاً از این نقطه آغاز کرد. پس از آن، پارگی به قسمت‌های بیش‌تری از این پرچم سفید گسترش خواهد یافت؛ به صلحی که گسترش‌اش را لاف می‌زند؛ به آثار مثبت جسمانی و اخلاقی اش؛ به وحدت ملل و...؛ شاید پیش از همه، به استقلال‌اش از سیاست. کمیته بین‌المللی المپیک که متولی «المپیزم» است، آن را به‌لحاظ اقتصادی و سیاسی مستقل می‌داند و می‌گوید که حافظ این استقلال است. روشن است که ورزش، که امروزه با لحنی ستایش‌گرانه از آن با عنوان صنعت یاد می‌شود، به‌طورکلی در چنبره اقتصاد گرفتار شده است. ارتباطات مالی اعضای این کمیته با شرکت‌های رسانه‌ای و تولید محصولات ورزشی آشکار است. چنین ارتباطی را البته نمی‌توان به فساد شخصی اعضای کمیته منتسب کرد؛ چنین فسادی (چنین ارتباطی)، اقتضای ذاتی جایگاهی است که کمیته بین‌المللی المپیک دارد. اما آیا این جایگاه فعلی این کمیته است که مسبب فساد می‌شود؟ فی‌المثل، اگر ساختاری دموکراتیک برای آن بازتعریف شود، نمی‌توان المپیک را از مطامع سیاسی و دست‌اندازی‌های اقتصادی نجات داد؟

پس از پلوپس که ساقی پوزنیدون بود و بازی‌های المپیک را بنیان گذاشت، این هراکلس (هرکول) بود که این بازی‌ها را احیا کرد. او پس از خلع اوژیاس از سلطنت و قتل وی، معبدی برای پلوپس ساخت و دوری از بازی‌های المپیک را ترتیب داد. بعدتر کلمینوس که حاکم بود، رواقی برای هراکلس ساخت و از نو المپیک را برقرار کرد. باز هم بعدتر اوکسیلوسف پس از غلبه بر الیوس، این رقابت‌ها را احیا کرد. آندیمیون برای تعیین جانشین خود، این مسابقه را بین پسران‌اش برگزار کرد و سرانجام در دوره تاریخی اینیتوس، با توافق اسپارتی‌ها، بازی‌های المپیک را احیا کرد. برگزاری مجدد المپیک راهی برای اتحاد اقوام هلنی و گریز از فروپاشی سیاسی یونان بود. بالاخره هم تئودوسیوس، امپراتور مسیحی روم، در ۳۹۲ میلادی،

گردهمایی ورزشی را جذاب می کنند. المپیک ولی به حقیقت این ماجراها کاری ندارد، نه این که آنها را تحریف کند، بلکه در عین حال که آنها را به تمامی از آن خود می کند، نسبت بهشان بی تفاوت است و تنها برای القای معنای موردنظر به کار می گیردشان. مانند ملی که بناست در کنار هم، صلح و وحدتی جهانی را به نمایش بگذارند. ادغام آنها ولی غالباً به منزله حذفشان است (همچون ادغامشان در تجارت جهانی). حلقه های رنگرنگی که در هم پیچیده اند تا صلح و همبستگی را به نمایش بگذارند، مطلقاً فاقد این معنای اند. همچون ستاره های پرچم آمریکا که به جای برانگیختن حس میهن پرستی، یادآور غول آسایی آمریکا هستند. سمبل المپیک، بیش از هر جایی، در کنار مارک های تجاری دیده می شود که در حاشیه ها بازی ها محصولات خود را تبلیغ می کنند. پنج حلقه کذایی به صورت مارک جذاب نام آورترین کمپانی ورزشی درآمده اند که بازار انحصاری خود را دارد. حلقه ها نماد بازار و سود نیستند، نه، آنها هنوز نماد وحدت اند؛ اما دال هایی هستند که در فرم المپیک به سرقت رفته اند.

معنای اسطوره بیش از آن که با واژگان و نشانه هایش ابراز شود از روی قصدش مشخص می شود. المپیزم می گوید که می خواهد جوانان را برای صلح تعلیم دهد و به آنها بیاموزد که از زور و خشونت استفاده نکنند. می گوید: به دنبال خیرخواهی جهانی و برابری است؛ هیچ یک از اینها ولی از مسابقات المپیک بر نمی آیند. بدن هایی که به هم می پیچند، مشت می زنند و خون آلود و نیمه جان برای تصاحب مدال باهم می جنگند، چه طور می توانند اتحاد برای صلح را تداعی کنند؟ قهرمانانی که تا پای جان می دوند، از داروهای نیروزا استفاده می کنند و...، چه شکلی از خیرخواهی را به ذهن متبادر می کنند؟ و در نهایت، سیستم بازی و پاداشی که بر مبنای رقابت استوار شده، چه گونه خود را منادی برابری می داند؟ برابری در این جا، آشکارا چیزی جز اسم رمز نابرابری نیست: عمده تر و شاید نادیدنی تر از همه، نابرابری جنسیتی. کمبودهای خاص برای ورزش زنان، تفکیک جنسی ورزشکاران و مهم تر از همه، ساخت مردانه ورزش. ملی که لابد برابر و برادرانه، به ترتیب الفبا و امتیازی نسبت به یکدیگر، رژه می روند. اتیوپی سیاه با آمریکای نورانی، موناکوی چند هزار نفری و هند میلیاردری، ممستعمره و استعمارگر.

المپیک اما با اسطوره سازی، این تناقض های خود را دور می زند. نه فقط این تناقض ها، که تناقض ماهوی ارزش هایی را که ترویج شان می کند. پرهیز از خشونت، اکنون ارزشی مسلط است، اما باید پرسید: کدام خشونت؟ منظور قطعاً، قوای قهریه حکومت ها و پلیس ها نیست. جنگ بد است، کدام جنگ؟ قطعاً، نه جنگ انسان دوستانه ای که به نام صلح آغاز می شود. نابرابری نفی می شود، اما نابرابری زاینده بازار آزاد از این قاعده مستثنی است. در این حصر و استثنا، البته که دوز و کلکی در کار نیست. وقتی که بوش به عراق حمله می کند، در مورد صلح طلبی اش دروغ نمی گوید، صلح بوش دقیقاً چنین مختصاتی دارد. نمونه اعلاهی چنین تناقضاتی را می توان در فاشیسم سراغ گرفت؛ نازی ها در منتها الیه میهن پرستی در پی

مسابقات المپیک را تحریم کرد و مجسمه زئوس را از میان برد. در عصر جدید هم بارون پیر دوکوبرتن، که بنیان گذار المپیک مدرن شناخته می شود، این بازی ها را به منظور حل مشکلات اجتماعی و پایان دادن به بحران های سیاسی فرانسه در آغاز قرن پایه گذاشت.

روشن به نظر می رسد که المپیک، خواه اسطوره ای، خواه در دنیای کهن یا در عصر جدید و زمانه نو، با قدرت گره خورده است. در بعضی اساطیر یونانی، پایان استیلای حاکم با قتل او، ساخت یادبود و پیشکشی به نیای فاتح و برگزاری المپیک همراه بوده است. پایان المپیک باستان هم رویدادی عمدتاً سیاسی است. کویرتن شعار «بالا تر، سریع تر، قوی تر» را سرلوحه المپیک کرده است، گفته می شود این شعار در مقابله با موعظه ها و نصیحتی انتخاب شده است که قناعت و درپیش گرفتن اعتدال و حد وسط را توصیه می کرده اند. گویی بارون با چندین و چند سال تأخیر خواسته پرچم سرمایه داری را در برابر فنودالیسم بیفزارد. جنبه های سیاسی این رویداد ورزشی این روزها روشن تر از پیش به نظر می رسند، اما چرا بر سیاست زدایی از المپیک این قدر تأکید می شود؟

چنین تأکیدی، مشابه اصرار سابق المپیکی ها بر «آماتور» بودن ورزشکاران شرکت کننده در رقابت ها است. این دروغ آشکار، خود مانند شگرد تبلیغاتی بعضی سایت ها و مجلات هرزمنگاری است که برای جذب مخاطبان به آنها اطمینان می دهند که دخترانی که عرضه شده اند کاملاً آماتور هستند، عکس ها و فیلم ها از زندگی واقعی تهیه شده است و از کلک های سینمایی و هرزخاطر (پورن استار) های بزک شده خبری نیست. چرا در جهانی که به شکلی دیوانه وار «تخصص» را ستایش می کند، باید در این دو حوزه «آماتور» بودن ارزش تلقی شود؟ در بازنمایی ورزش و امور جنسی، بیش از هر چیزی، جسم آدمی به چشم می آید؛ چیزی که احتمالاً بیش از هر چیز در آدمی، طبیعی به شمار می رود. اما هر حرفه ای شدنی، هر کاری که مزدی باشد، متضمن از خود بیگانگی است. این از خود بیگانگی، در فعالیتی که طبیعی انگاشته می شود، بی واسطه و بلافاصله به چشم می آید. ورزش و سکس، هردو، در جستجوی لذت اند اما با کالاشدن، افساری از پول بر آنها می زنند؛ ورزشی که برای لذت و سلامت است، با حرفه ای شدن به ریاضتی تبدیل می شود که تن ورزشکار را تا سرحد مرگ فرسوده می کند. به این ترتیب، المپیک بدن ها را می دزدد، در اختیارشان می گیرد و از طبیعت شان منحرف می کند. آنها را از خود خالی می کند و بعد آنچه می خواهد، درشان می ریزد. اهداف مشخص خودش را، در قالب طبیعت، به مردم قالب می کند. رقابت و زیاده جویی (سریع تر، قوی تر، بالاتر) که المپیک بر آنها استوار است، همچون خصایص فطری بشر به تصویر کشیده می شوند.

این دقیقاً ویژگی اسطوره است که مقصود تاریخی خود را همچون مفهومی ازلی-ابدی جا می زند؛ و درست مانند مسابقه های مختلف المپیک، دال اسطوره هم، از سوئی پر است و هم از دیگر سو، خالی. ورزشکاران و تیم های شان، مربی ها و تماشاچیان، همه با داستان هایی دورودراز، حتی تأثیربرانگیز، به رقابت ها می آیند. عواملی از این دست، هستند که این



روزمره بودن اش سرچشمه می گیرد. پدیده‌ای مثل تختی این‌جا زاده می شود. او در مرز پهلوان اسطوره کهن و قهرمان اسطوره مدرن ایستاده است. هردو هست و این هردو، او نیست. اسطوره، دال‌اش را تهی می کند، تاریخ حاملان‌اش را محو می کند و زمان برای نشانه‌های اش منجمد می شود. تختی ولی اگر روح زمانه‌اش نبود، قلب تپنده احساسات نسل خود بود. تاریخ او هنوز باقی مانده است.

المپیک می خواهد بیرون از تاریخ بایستد. این رویداد سیاسی- ورزشی، مانند دیگر اسطوره‌ها، گفتاری سیاست‌زوده است. در مقابل، ولی باید سیاسی بودن‌اش را به‌رخ کشید؛ باید مخالفتی سیاسی با آن ابراز داشت. در سال ۱۹۳۶ که المپیک در برلین نازی‌ها برگزار شد، بارسلون، مرکز کاتالان انقلابی، که در برابر فاشیست‌ها و فرانکو ایستاده بود، میزبان المپیک دیگر بود. ورزشگاه مون‌خوتیک، محل برگزاری «المپیک محبوب بارسلون» بود یا درست‌تر (ان‌گونه که شهردار در افتتاحیه بازی‌ها گفته بود): محل «بازی‌های مردم». بازی‌های مردم شاید از منظر اختراعات ورزشی اهمیتی نداشته باشند، رکوردی در آنها نشکست، عضلاتی سست‌تر به‌نمایش درنیامدند و... . چنین مقاومتی مانند جنگ‌های پارتیزانی ارتش‌های سری مقاومت با نیروهای فاشیست بود؛ اهمیتی ندارد که پارتیزان‌ها به پیروزی‌های استراتژیک نظامی دست یافتند یا نه؛ آنها ضربات سهمگین اخلاقی و روانی به فاشیسم وارد آوردند. اهمیت همین‌ها است که این روزها اسطوره می خواهد با جعل «جام اخلاق»، پیشاپیش حمله‌های این‌چنینی را خنثی کرده باشد. ■

#### مرتبط:

اسطوره سوپرمن/ اومبرتو اکو/ خجسته کیهان/ انتشارات ققنوس  
اسطوره، امروز/ رولان بارت/ شیرین دخت دقییان/ نشر مرکز  
اربابان پشت پرده المپیک/ ویو سیمسون- اندرو جنینگز/ پرویز ختایی/ نشر قطره  
فرهنگ اساطیر یونان و روم/ پیر گریمال/ احمد بهمنش/ انتشارات امیرکبیر  
آشنایی با جنبش المپیک/ نصرالله سجادی/ انتشارات کمیته ملی المپیک

[http://en.wikipedia.org/wiki/Stanis%C5%9Baw\\_Walasiwicz](http://en.wikipedia.org/wiki/Stanis%C5%9Baw_Walasiwicz)



بدر ویژه زندان و کشتار ۶۷ - مهر ۱۳۸۶

فتح جهان بودند، منظم‌کردن تمام تکه‌های پست، حقیر و کثیف دنیا به خاک پاک سرزمین‌شان. ناسیونالیسم، که لابد باید متوجه یک کشور باشد، برای آنها به جغرافیای شان محدود نبود، نژاد برتر رسالتی تاریخی در مورد جهان داشت و از این‌رو ناگزیر بود مرزهایش را گسترش دهد.

شاهد آوردن چنین تشابهی برای فاشیستی دانستن المپیک عجیب به‌منظر می رسد. اما تشابه المپیزم با یک جنبش فاشیستی بیش از اینها است. نمایش‌های باشکوه؛ رژه‌های منظم ورزش‌کاران پرچم‌به‌دست؛ روایت دراماتیک و شورانگیز مسابقه‌ها که آنها را به‌سطحی حماسی ارتقا می دهد؛ مردسالارانه بودن این هردو. سادگی زبان و لومپینیزم‌شان؛ قداست عمل و این‌که که تلاش به‌خودی خود برای‌شان زیبا است. در المپیزم هم، مانند فاشیسم، از انتقاد خبری نیست؛ قطعاً این روزها منتقدان ورزشی بسیاری مشغول کارند، اما یک منتقد ورزش در کار نیست. یک بوکسور، یک فوتبالیست، یک قهرمان حرفه‌ای مانند یک سرباز فاشیست می آموزد که همیشه باید برای تیم‌اش، کشورش یا ارتش‌اش آماده فداکاری و جان‌فشانی باشد. او بی صبرانه مرگ را انتظار می کشد و البته بیش از آن‌که خود بمیرد، دیگران را به قتل می رساند. قهرمانان ورزشی مانند قهرمانان فاشیست به‌نام‌های ستایش‌آمیزی چون عقاب، ژنرال و... خوانده می شوند. و در اینجا نیز، همچون یک جنبش فاشیستی، همه به‌دنبال قهرمانان و برگزیدگان هستند، در جست‌وجوی پیشوا. المپیک، برابری را ارزش تلقی می کند، بی آن‌که نابرابری‌هایی که را که پذیرفته و به آنها دامن می زند، تصریح کند. این، دقیقاً مانند فاشیسم است. برابری در اینجا از این نظر حائز اهمیت است که توده‌ای از سیاهی لشکر یک‌شکل فراهم شود، برای گوش سپردن به سخنرانی پیشوا یا باشکوه‌مجموعه‌دادن افتتاحیه بازی‌ها، و در نهایت، برتری جویی ضدانسانی این هردو. تصادفی نیست که خوان‌آنتونیو ساماراناش، کسی که بیش از دو دهه رئیس کمیته بین‌المللی المپیک بوده است، در کابینه یکی از پایدارترین دیکتاتوری‌های اروپایی حضور داشته است. ساماراناش در دوران فرانکو پیراهن آبی فالانژها را به‌تن داشت و در حکومت او به وزارت رسید.

با این‌همه، تکرار شدن المپیک خوش‌آیند است. این صحنه که فوتبالیستی برای مداوای بازیکن حریف، توپ را به بیرون بزند، به کلیشه ثابت همه تورنمنت‌ها بدل شده، هربار اما تماشاگران از جا برمی خیزند و در ستایش این اخلاق مردانه کف می زنند؛ قهرمانی ملی بعد از کسب مدال، پرچم کشورش را به‌دوش می اندازد و گریان‌وخندان دور افتخار می زند. این تصویر تکراری هربار، مانند قبل، احساسات بینندگان محترم را برمی انگیزد. اسطوره حرف جدیدی نمی زند، تکرار سکرآورش آن را جذاب می کند. قهرمان اسطوره‌ای کار جدیدی انجام نمی دهد، اعمال او اگرچه خارق‌عادت‌اند اما اعجاب‌انگیز نیستند؛ چراکه قهرمان اسطوره‌ای، مظهر قانونی ازلی-ابدی است که همه از برش دارند. او، مرجع احساسی همگان و فاعل انجام وظیفه‌ای جمعی است. او، زمان‌ومکان ندارد. اسطوره مدرن اما، برخلاف اسطوره کهن، لزوماً پیش‌بینی‌پذیر نیست، به‌یانی دقیق‌تر: جزئیات آن پیش‌بینی‌ناپذیر است، و گرنه کلیت‌اش چیزی نیست جز این‌همان‌گویی «خوبی، خوب است» یا «برنده، برده است». قهرمان اسطوره مدرن در بستر رویدادهای تصادفی می بالد، بردن مسابقه‌ها را بسیار به بخت‌واقبال گره می زنند. تاریخی نبودن قهرمان جدید از